

پیش گفتار

انسان برای رسیدن به سعادت و کمال، نیاز به هدایت و راهنمایی کسی دارد که بر جهان هستی و خلقت انسان آگاهی و احاطه کامل داشته باشد. از این رو، خدای حکیم برای هدایت مردم پیامبرانی را از میان خودشان برگزید تا رسالت روشنگری، راهنمایی و هدایت آنان را بر دوش گیرند.

یکی از ویژگی‌های پیامبران، معصوم : و مصون بودن از خطا و گناه است. زیرا اگر احتمال گناه، نسیان و غفلت در آنها باشد، احتمال خطا و انحراف در گرفتن پیام وحی، تصرف در آن و یا ناتوانی در ابلاغ آن به مردم وجود خواهد داشت. در این صورت حجت بر مردم ابلاغ نشده و نقض غرض می‌شود. بنابراین، با دلایل عقلی و نقلی - که این نوشتار، در پی تبیین آن نیست - فهمیده می‌شود که پیامبران الهی از عصمت برخوردارند. اما محل بحث، توجیه برخی فرازهای قرآن است که در آن، نسبت گناه و نسیان به پیامبران داده شده است. از جمله آنها، نافرمانی آدم 7 است.

نسبت نافرمانی و عصیان به آدم 7 در چند آیه قرآن با تعبیرهای مختلف آمده است. برای ورود به بحث، گذری اجمالی به داستان آدم 7 خواهیم داشت.

پس از اعلام خدا به فرشتگان مبنی بر قرار دادن موجودی به عنوان جانشین در زمین و پرسش آنها از حکمت آن، خدا آدم 7 را آفرید و به تعبیر قرآن، اسماء را به او آموخت و توانایی و استعدادش را به ملائکه نشان داد. آنها نیز به ویژگی‌های او اعتراف کردند و بر اساس امر خدا، سجده شکر به سبب آفرینش موجودی چون آدم به جا آوردند. ابلیس نیز که از جنیان بود و بر اثر عبادت در سلک فرشتگان در آمده بود، مأمور به سجده شد، اما خودداری کرد و بدین سان کفر و استکبار او آشکار شد و دشمنی با خدا و بندگانش را آغاز کرد. او قسم خورد که آنها را گمراه و از راه خدا منحرف کند و بدین منظور از خدا مهلت خواست. خداوند نیز به اقتضای حکمت خویش به او مهلت داد. پس از آن، خدا آدم و همسرش حوا را مأمور کرد تا در بهشت ساکن شوند و از نعمت‌های آن آزادانه بهره برند، جز درختی که خداوند آنها را از نزدیک شدن به آن نهی فرمود. همچنین درباره دشمنی



شیطان به آنها هشدار داد. سرانجام تلاش‌های شیطان کارساز شد و آدم و حوا سست شدند و بر اثر وسوسه شیطان، از آن درخت تناول کردند. حاصل آن فریفتگی، کشف عورت، شرمندگی، سرزنش خداوند و اخراج از بهشت بود. آدم اشتباه و خطای خویش را دریافت و به درگاه الهی توبه و انابه کرد. خداوند نیز او را تحت هدایت خویش قرار داد و آنها را در زمین مستقر گرداند.

ناسازگاری اوصاف

قرآن کریم از لغزش با وسوسه شیطان، با تعبیر عصیان یاد می‌کند؛ (... وَعَصَى
ءَادَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) (طه/21)،

«آدم پروردگارش را نافرمانی کرد، پس گمراه گردید.»

در قرآن از سویی ظلم، توبه، وسوسه و خسران و از سوی دیگر اصطفاء، اجتناب، پیامبری و رسالت هدایت مردم که لازمه آن عصمت داشتن است، به آدم نسبت داده شده است که در ظاهر این دو با هم ناسازگارند.

پرسش این است که اگر آدم 7 پیامبر بود و پیامبران نیز باید معصوم و مصون از خطا باشند، عصیان، نافرمانی و نسبت‌های دیگر تصریح شده در قرآن، چگونه می‌تواند با عصمت و پیامبری آدم 7 سازگار باشد؟

در آغاز به تبیین مفاهیم اصلی می‌پردازیم و سپس توجیه‌ها و دیدگاه‌ها را بیان و نقد می‌کنیم.

مفهوم عصمت و عصیان

معنای عصمت از نظر لغت به معنای منع کردن است؛ «العصمة المنع» (لسان العرب)

معجم الوسیط عصمت را این گونه معنا می‌کند:

«العصمة ملكة الهیه تمنع من فعل المعصیه والمیل الیها مع القدره علیه» (معجم الوسیط) «عصمت ملکه الهی است که مانع از انجام گناه و تمایل به سوی آن می‌شود، در حالی که توانایی بر انجام آن وجود دارد.»

«عصمت در اصطلاح، موهبت الهی است که صاحب آن را از ارتکاب گناه منع می‌کند، در حالی که قدرت بر گناه و لغزش و اشتباه و فراموشی هم دارد.» (اقتباس از بداية المعارف الالهيه في عقايد الاماميه)

«معنی عصی در لغت و مصطلح قرآن همان پیروی نکردن و سرپیچی و مقاومت است و این حقیقت گاهی ملازم با معصیت است و گاهی نیست.» (جعفر سبحانی، تفسیر صحیح آیات مشکله، 125/)

عصیان به معنای نافرمانی است، چنانچه در المعجم الوسیط آمده است:
«عصاه معصية و عصيانا: خرج من الطاعته و خالف امره، عصيان الامتناع عن اتقياد.»

از نظر لغت همان گونه که راغب در مفردات آورده: «عصیان به معنی هرگونه خارج شدن از دایره اطاعت است.»
با توجه به سخنان فوق، مشخص می‌شود که مفهوم دو واژه «عصمت» و «عصیان» کاملاً با هم ناسازگارند.

توجیه‌های تعارض زدا و نقد آنها

1. ارشادی بودن نهی

برخی در توجیه این مسئله می‌گویند:

«نهی از (اکل) از آن نظر نبود که خداوند مولی است و آدم و حوا، بندگان وی هستند و بنده باید از دستوری که به او داده می‌شود بدون چون و چرا اطاعت کند، بلکه از این نظر بوده که خوردن میوه درخت معهود، پیامدهای ناگواری داشت.» (سبحانی، تفسیر صحیح آیات مشکله، 118/)

هر امر و نهی خداوند علیم و حکیم، بر اساس مصلحت صادر می‌شود و پیامدهایی هم دارد و بر بندگان نیز واجب است که طبق این اوامر و نواهی عمل کنند.

در این باره گفته‌اند:

«اوامر و نواهی که از طرف صاحبان امر و نهی متوجه زیردستان می‌شود، بر دو



قسم است:

الف) امر و نهی مولوی: منظور از آن این است که به مقامی که از طرف خدا یا اجتماع به او داده شده، تکیه نماید، امر و نهی کند و به اصطلاح از موضع قدرت سخن بگوید و از آن نظر که او بزرگ و فرمانده است و مأمور، کوچک و فرمانبر است، امر و نهی صادر کند و در واقع امر و نهی بر محور مولویت و عبودیت دور بزند. (هرگاه در این صورت اراده و فرمان آمر شدید باشد، آن را واجب و در غیر این صورت آن را مستحب می‌نامند. البته نهی هم به اعتبار شدت و ضعف اراده و خواست ناهی به تحریمی و تنزیهی مولوی تقسیم می‌شود.)

ب) امر و نهی ارشادی: مقصود از آن این است که گوینده، مقام برتری و فرماندهی خود را اگر دارا باشد، نادیده گرفته و در دستورهایی که به زیردست خود می‌دهد، قیافه پند و اندرز را بگیرد و همانند افراد بی‌طرف و خیرخواه دلسوز و نیک اندیش، لوازم و عکس‌العمل کردار را گوشزد نماید. در این صورت امر و نهی وی بر محور ارشاد و هدایت دور می‌زند.» (سبحانی، منشور جاوید، 71/5)

در این مورد باید گفت دسته بندی اوامر و نواهی خدا بر دو قسم مولوی و ارشادی، دلیل و سندی محکم ندارد و نیز این گونه نیست که خداوند زمانی مولویت داشته و زمان دیگر نداشته باشد. هر امر خدا به بندگانش، امر مولی به بنده و لازم‌الاجراست، مگر اینکه قرینه بر ترخیص موجود باشد، که آن قرینه نیز از جانب مولی است و جنبه مولویت دارد.

نادیده گرفتن بزرگی و مولویت خدا در هیچ زمان و مکانی صحیح نیست و خداوند هیچ گاه نسبت به بندگانش بی طرف نیست. چگونه خدا حکمی کند و قوانینی را وضع کند و بنده در انجام یا ترک آن مختار باشد!؟

یکی از مستندهای این تقسیم، آیه اطاعت است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ ...) (نساء/ 59)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و رسول اکرم و صاحبان امر الهی از خودتان را اطاعت کنید.»

گفته شده است که «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول»، امر ارشادی است، چرا که اگر آن را امر مولوی بگیریم، لازم است که نسبت به فرمان‌های خدا و رسول، دو کیفر داشته باشیم، یعنی کسی که از امر «اقیموا الصلوة» سر باز زند، دو تخلف و دو کیفر خواهد داشت؛ یکی برای تخلف از امر (أَطِيعُوا اللَّهَ) و دیگری برای تخلف از امر. برای رهایی از این تنگنا گفته شده است که امر به اطاعت خدا و رسولش، ارشادی است و بر مخالفتش عقاب و کیفری نیست. بر این اساس، امر به ترک - نهی - در این آیه، ارشادی است و کیفری در پی ندارد.

«در صورت عدم اجرای اوامر اولیه - امر مولوی - واکنش مخالفت با امر «نماز بخوانید» متوجه ما می‌شود. خواه دستور ثانوی (أَطِيعُوا اللَّهَ) صادر بشود یا صادر نشود؛ زیرا امر به پیروی و اطاعت، اگر چه به صورت ظاهر دستور و فرمان است، ولی حقیقت و روح آن ارشاد است، نه امر مولوی. به گواه اینکه اگر کسی نماز نخواند، دو جرم مرتکب نمی‌شود: یکی اینکه امر نماز را ترک کرده و دیگری اینکه (أَطِيعُوا اللَّهَ) را که در آیه دیگری وارد شده، عمل نکرده است. در صورتی که همه می‌دانیم برای «تارک الصلاة» یک کیفر بیش نیست و آن کیفر ترک نماز است.» (همان، 72/5)

اینکه (أَطِيعُوا اللَّهَ) امر ارشادی باشد، جای تأمل است. زیرا فعل امر از سوی مولی صادر شده و بر افراد مکلف لازم است که فرمان خدا و رسولش را اطاعت کنند و در صورت سرپیچی شکی نیست که کیفر خواهند شد. اطاعت خدا و رسول نیز با امتثال اوامر و نواهی آنها صورت می‌پذیرد. پس این بیان که «اگر ما آن را امر مولوی بدانیم، لازمه‌اش آن است که هر امر خدا دو جهت پیدا کند و ترک اوامر الهی دو تخلف و دو کیفر در پی داشته باشد»، صحیح نیست. چرا که در این صورت لازم خواهد بود که فرمان رسول الله نیز سومین جهت باشد و سه کیفر داشته باشد؛ به این معنا که سرپیچی از امر رسول، مستلزم بی‌توجهی به «مورد امر»



و بی‌توجهی به «اطاعت رسول» و بی‌توجهی به «اطاعت خدا» است که سه کیفر بر آن مترتب می‌شود. ظاهراً این استدلال کامل و صحیح نیست.

زیرا امر به اطاعت خدا و رسول بدون مصادیق و موارد آن، معنا ندارد. بنابراین، یک امر کلی است که از سوی مولی صادر شده است و همین امر مولوی مبنای مصادیق و موارد امر و نهی است که از سوی خدا و رسولش صادر می‌شود. این گونه است که هیچ لازمه‌ای برای تعدد کیفر پیش نمی‌آید.

پرسش دیگر اینکه آیا اگر نسبت به موضوعی دو بار امر شود - چنانچه در قرآن بارها امر به نماز و زکات شده است - متخلف دو بار مرتکب گناه شده است؟ اوامر خداوند مولوی است، متنها اوامر خدا و رسول به عنوان مصادیق این امر کلی هستند و وجوب امتثال این اوامر، برخاسته از وجوب آن امر مولوی کلی (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ) است.

برای توجیه و رهایی از دو کیفر، نیازمند دقت و باریک بینی عقلی هستیم. اگر خود را آزاد کنیم، دقت‌های نابجای عقلی را به کناری نهیم و با زبان و فرهنگ عرف با آیات برخورد کنیم، ارائه چنین توجیهاتی ضرورت نمی‌یابد. برای اثبات عصمت آدم در بهشت قرآنی آورده‌اند:

«از اینکه جمله (فَتَشْقَى) را با فاء نتیجه آورده است، بهترین گواه بر این است که تمام عکس العمل این نهی این بود که آدم و همسر وی شقاوت پیدا نکنند، سپس آیه بعد (إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَى* وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَى) (طه/118-119)، شقاوت را توضیح می‌دهد و می‌رساند که منظور از آن، غضب الهی و عقاب و مؤاخذه نیست که در تمام نواهی مولوی الزامی دارد، بلکه مقصود همان خروج از بهشت و گرفتار شدن به آلام و آفات دنیوی و زحمت‌ها و مشقت‌هاست.» (سبحانی، تفسیر صحیح آیات مشکله، 119/)

در جایی دیگر آمده است:

«بلکه نهی ارشادی است، از این رو در آیات متعددی به عواقب سوء دنیایی مخالفت آن اشاره شده است. مانند: (فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكَ مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى) (طه/117) مانند اینکه طیب می‌گوید: از این غذا

نخور، وگرنه بیمار می‌شوی، یا معلمی به شاگرد خود می‌گویی: شب کمتر غذا بخور تا بتوانی برای سحر برخیزی. در حالی که در نهی‌های مولوی غالباً سخن از جهنم و کیفرهای اخروی آن است.» (عبدالله جوادی آملی، 340/3)

عبارت «فَتَشْقَى» در آیه، نتیجه خوردن از درخت ممنوعه و معصیت خدا نیست، بلکه کیفر دنیوی خوردن از درخت ممنوعه، اخراج از بهشت و نتیجه اخراج، به سختی افتادن است. در آیه، خداوند آدم را بر حذر می‌دارد از اینکه شیطان موجب خروج آنها از بهشت شود و به سختی و فلاکت دچار شوند. در حالی که خوردن از آن درخت موجب عصیان خدا و ظلم آدم شد و ظلم هرگز به معنای به سختی افتادن نیست.

مطلب دیگر اینکه اگر امر ارشادی بوده و نتیجه نافرمانی آدم، خروج از بهشت و گرفتار شدن به زندگی سخت زمین است، چرا پس از پذیرش توبه به جایگاه نخست بازنگشت؟ ثمره توبه و پذیرش آن، چه بود؟ آیا جز این است که توبه آدم سبب شد کیفر عصیان از او برداشته شود و تنها پیامدش اخراج، به سختی افتادن و ورود به دنیای پر تراحم باشد؟ برخی از مفسران گفته‌اند:

«اینکه آفریدگار در مقام اعمال مولویت نبوده، بلکه با لحن خیرخواهی و اندرزگویی با آنها سخن می‌گفت، این است که شیطان به هنگام سخن گفتن خود را ناصح قلمداد کرد و گفت: (وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ) (اعراف/21). این خود قرینه است که سخن خدا نیز به عنوان خیرخواهی بوده است و شیطان این تعبیر را از خدا اقتباس نموده و خود را به جای ناصح واقعی قالب زده است.» (سبحانی، تفسیر صحیح آیات مشکله، 120/)

در پاسخ می‌توان گفت: نخست اینکه در این جریان مقاسمه بوده است و نه قسم خوردن. اگر قسم خوردن بود، باید می‌فرمود: «وَأَقْسَمَ الشَّيْطَانُ لَهُمَا» اما تعبیر «قاسمهما» می‌رساند که آدم و حوا شیطان را قسم دادند تا برای نیک خواهی خود بر ایشان قسم بخورد. پس شاید این نیک خواهی را آدم و حوا مطرح کرده باشند.



از آیه (وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ) فهمیده می‌شود که آدم و حوا پس از وسوسه‌های شیطان مبنی بر اینکه خوردن از آن درخت شما را جاودانه و یا فرشته می‌کند و شما صاحب ملک و سلطنت می‌شوید، تا حدودی دچار تردید شده و از شیطان خواستند تا قسم بخورد که او از سر خیرخواهی چنین می‌گوید. شیطان نیز که از قسم دروغ باکی نداشت، قسم خورد.

دوم اینکه در صورت طرح مصلحت خواهی از سوی شیطان نیز باز نمی‌توانیم بگوییم که او از خدا اقتباس کرده باشد؛ زیرا شأن و مقام خدا با جایگاه شیطان بسیار متفاوت است. هر چند شیطان به دروغ ادعای مصلحت‌خواهی کند، نمی‌توانیم هر دو را در جایگاه نصیحت مقایسه کنیم. لازمه این حرف آن است که خود را در برابر خدا قرار دهد و خدا را غیر ناصح بداند که این نیز با سوگند او به مقام عزت خداوند ناسازگار خواهد بود.

2. حاکمیت عقل

یکی دیگر از راه‌های حل تعارض، استفاده از حاکمیت و تقدّم حکم عقل بر نقل و ظواهر قرآن است؛

«جای بحث نیست که هر جا عقل و خرد قاطعانه بر یک مطلب قضاوت و داوری کرد، در این صورت اگر ظاهر آیه و روایتی بر خلاف آن دلالت نمود، باید آن را به گونه‌ای تأویل کنیم و اگر تأویل آن امکان پذیر نشد، باید از اظهار نظر خودداری نماییم.» (همان، 121/)

پاسخ این است که عقل هر اندازه کامل باشد، همچون علم و حکمت خدا، مطلق و بی‌نهایت نیست. عقل، محدود و تغییرپذیر است و آن چنان وسعت ندارد که تمام جوانب امری را ببیند و حکم کند، بلکه خود نیازمند وحی است. بر این اساس اگر نظری عقلانی با نص یا ظاهر مستقر قرآن تضاد پیدا کند، دلالت قرآنی بر نظر عقلانی مقدم است؛ زیرا در عقل خطا ممکن است، اما در وحی ربّانی چنین نیست و اگر بیان صریح خداوند مخالف با حق باشد، این خود،

گمراه کردن مکلفان خواهد بود و خداوند منزه از آن است. (سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ) (صافات/159)

گذشته از آن، از جنبه عقلی کلیت عصمت انبیا در تمام زمانها نیز ثابت نیست؛ بلکه در زمان رسالت و پیامبری عصمت و مصونیت از خطا لازم است و نسبت به پیش از آن ضرورتی یافت نمی‌شود.

3. فقدان شریعت

دلیل دیگری که آورده‌اند، این است که نهی در بهشت وارد شده و زمان آن پیش از هبوط و استقرار در زمین بوده است. از این رو نمی‌تواند در دسته بندی مولوی و تشریحی قرار گیرد؛

«با توجه به اینکه جایگاه صدور نهی «لاتقربا» بهشت و زمان آن پیش از هبوط آنان به زمین و استقرار در آن بود، (چون پس از اکل از شجره فرمان) قَالَ أَهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا صادر شد و هنوز وحی و رسالت و تکلیف مطرح نشده بود) از این رو، پس از امر به هبوط است که می‌فرماید: (... فَأِمَّا يَا تَيْبَتِكُمْ مَنِّي هُدَى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) (بقره/38)، معلوم می‌شود نهی «لاتقربا» مولوی و تشریحی نیست تا بحث شود که آیا تحریمی است یا کراهتی یا گفته شود که ارتکاب آن چگونه با عصمت انبیا جمع می‌شود، بلکه نهی ارشادی است.» (جوادی آملی، 339/3)

یکی دیگر از محققان می‌گوید:

«اصلاً در آن عالمی که این خطاب به حضرت آدم شد، آیا عالم تکلیف بود یا نه؟ تکلیف در دار دنیاست و در این عالم خاکی و بعد از اینکه به این عالم هبوط کردند، خطاب شد که: (... فَأِمَّا يَا تَيْبَتِكُمْ مَنِّي هُدَى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)، قبل از آن اصلاً تکلیفی نبوده و این اوامر و نواهی حکایت از یک امور تکوینی می‌کند و یا اینکه ارشاد به حکم عقل است، ارشاد به زحمت‌هایی است که مترتب بر مخالفت این نهی می‌شود.» (مصباح یزدی، 167/)



سخن در این است که آیا بهشت آدم اخروی بود یا دنیوی؟ اگر دنیوی بوده که دار تکلیف است و شکی نیست که در دار تکلیف، هدایت و شریعت موجود است، هر چند شریعت بسیط و به اقتضای عقل باشد. در میان کسانی که قائل به ارشادی بودن نهی هستند نیز هیچ یک بهشت او را اخروی نمی‌دانند. گذشته از اینکه به فرض درست بودن این نظر، باز نمی‌توان گفت که تکلیف و شریعتی در آن بهشت نبوده است؛ زیرا درست است که در بهشت اخروی چنین تکلیف و شریعتی نیست، اما این مربوط به پس از عالم دنیا و دار تکلیف است؛ یعنی اقتضای آن مکان، به اعتبار زمان وجود مخلوقات، تغییر می‌کند و لزومی ندارد که آن مکان ذاتاً چنین اقتضایی داشته باشد. گذشته از اینکه آدم 7 فردی صاحب اختیار و دارای تکلیف بوده است. چنان که علامه جعفری نیز به آن اذعان دارند:

«عامل عبور از این مرحله - عالم بهشت و رفاه به عالم طبیعت برای زندگی پرتزاحم - تخلف او از تکلیف و مسئولیت بود که با فریبکاری و سوگند یادکردن شیطان آغاز شد. آدم به احترام سوگند، فریب شیطان خورد و تکلیفی که به او شده بود فراموش کرد. ورود آدم به این مرحله، نتیجه تخلف از تکلیف بوده است. ممکن است در این مورد اعتراض شود که بنابراین آدم می‌بایست تعهد خود را ایفا نکند تا از این مرحله عبور کند و به مسیر خود برای زندگی در روی زمین ادامه بدهد و این یک حرکت جبری بوده است و نمی‌بایست مورد ملامت قرار گیرد. این اعتراض صحیح نیست، زیرا ملامت آدم برای عدم ایفا به تعهد بود که با اختیار همراه بوده است و بهترین دلیل اختیار آدم، توبه و مناجاتی است که در آن اعتراف به ستم بر خویش می‌نماید و بخشش الهی را مسئلت می‌کند.» (محمدتقی جعفری، 169/2)

اختیار و تکلیف

نکته دیگر این است که از کجا استفاده می‌کنید که تکلیف پس از هبوط آغاز می‌شود؟ در آیه (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا...)، هرچند فاء تفریع

آمده، اما بر شروع تکلیف دلالت نمی‌کند تا نتیجه بگیرید که آن بهشت جای تکلیف نبوده است. بلکه این آیه، دلالت بر آمدن رسالت و پیامبر دارد و یک قاعده کلی است که پیش از هبوط را نیز در بر می‌گیرد. چنان که در آن بهشت نیز هدایت خدا آمد: **(إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى)** انسان از ابتدای آفرینش، از آنجا که دارای درک، فهم و شعور است، مکلف است و بر اعمالش بازخواست خواهد شد.

در آنجا خدا آدم را امر کرد که از تنعمات آن باغ آزادانه بخورید و آنها را از درختی بر حذر داشت و نسبت به دشمنی شیطان هشدار داد که این خود هدایت است. آیا آنجا که هدایت است، شریعت و تکلیف نیست؟ آیا این انذار و بشارت، مستلزم تکلیف نبوده و خود شریعت و هدایت نیست؟ و آیا آدم به همین اندازه نباید نسبت به نهی خداوند، خودنگهدار می‌بود؟

(... لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ)
(مائده/48)

«برای هر یک از شما، شریعتی و راهی روشنگر قرار دادیم و اگر خدا می‌خواست، شما را همواره امت واحدی قرار می‌داد. ولی برای آزمایش شما به آنچه به شما داده، [این گونه پیش آورده است]. لذا در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست تا شما را آگاه سازد به آنچه در آن اختلاف داشتید.»

آدم و حوا نیز، در این کُل داخل بوده‌اند و برخوردار از شریعت هستند. هر چند شریعت نسبت به آدم بسیار ساده و ابتدایی بوده است.

اصولاً تکلیف مطابق درک و شناخت انسان و سرمایه‌های وجودی اوست؛

(لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا سَيَجْعَلُ اللَّهُ بَعْدَ عُسْرٍ يُسْرًا) (طلاق/7)

«خدا هیچ کسی را جز آنچه به او داده است تکلیف نمی‌کند. خداوند چه سریع پس از دشواری، آسانی قرار می‌دهد.»

اتمام حجت، تنها با آمدن پیامبر و ابلاغ بایدها و نبایدها رخ نمی‌دهد؛ بلکه با عقل و درک - که مصداقی از «ما آتاه» است - و وحی مستقیم، یا الهام ربّانی و هر وسیله دیگر که مکلف آگاه شود، حجت بر او تمام می‌شود.

آنچه مسلم است اینکه آدم برخوردار از علم الاسماء و دارای قدرت تمییز و تشخیص بین حق و باطل و خیر و شر بوده است و بنابراین طبعاً مکلف خواهد بود. تکلیف، قراردادی نیست که احتیاج به زمان شروع داشته باشد.

4. آثار توبه

استدلال دیگر بر بی‌گناهی آدم و مکلف نبودن او، عدم بی‌اثر بودن توبه است: «اگر نهی خدا مولوی بود، باید تبعات و لوازم آن به وسیله توبه از بین برود. در صورتی که می‌بینیم که آدم و حوا توبه کردند، ولی تبعات آن (خروج از بهشت) از بین نرفت.» (سبحانی، تفسیر صحیح آیات مشکله، 121/1) چنان که علامه طباطبایی می‌گوید:

«و لو كان النهي عن اكل الشجرة مولوياً و كانت التوبة عن ذنب عبودي و رجوعاً عن مخالفة نهی مولوی كان اللازم رجوعهما الى الجنة مع انهما لم يرجعا» (طباطبائی، 136/1)

«و اگر نهی خوردن از آن درخت، مولوی بود و بنابراین، توبه از گناه عبادی بازگشت و از مخالفت نهی مولوی (انابه) بود، باید آن دو به بهشت باز می‌گشتند، در حالی که به آنجا باز نگشتند.»

به نظر می‌رسد لزومی ندارد کسی که توبه می‌کند، بر اثر توبه، خرابی و مفسده‌ای که به بار آورده، اصلاح شود و به وضعیت پیشین بازگردد. توبه، تنها کیفر اخروی را بر می‌دارد. اگر چه در مواردی، عفو و غفران پروردگار بر آثار معصیت او پوشش می‌نهد.

کسی که برای اقدام به خودکشی سَم می‌خورد و پس از پشیمانی توبه می‌کند، اگر خداوند توبه او را بپذیرد، نقشی در نفی تأثیر سَم در بدن او نخواهد داشت و یا اگر کسی مرتکب قتل شود، توبه قاتل، هیچ گاه مقتول را زنده نخواهد کرد، بلکه از عقاب اخروی او می‌کاهد. بنابراین با این بیان نیز نمی‌توان عصیان آدم را توجیه کرد و نهی را ارشادی دانست و یا تکلیف را از او برداشت.

«شاهد سوم ارشادی بودن نهی مزبور این است که پس از پذیرش توبه،



آدم 7 به حالت قبلی برنگشت، بلکه آثار وضعی آن (هبوط به زمین و تحمل رنج‌های عالم ماده) به حال خود باقی ماند. البته در تمامیت این شاهد تأمل است، زیرا ممکن است برخی از آثار وضعی گناه تکلیفی قابل برگشت نباشد، هرچند توبه نصح حاصل شده باشد.» (جوادی آملی، 340-341/3)

5. آزمایشی بودن

یکی دیگر از توجیه‌های رفع تعارض میان اوصاف، رفع تکلیف از آدم 7 است:

«نهی آدم، نهی آزمایشی بوده؛ با توجه به اینکه آدم برای زندگی در زمین آفریده شده بود، نه در بهشت، و دوران توقف او در بهشت یک دوران آزمایشی بوده، نه دوران تکلیف، بنابراین اوامر و نواهی خداوند در آنجا تنها برای آشنا ساختن آدم به مسائل آینده در زمینه واجب و حرام است. به این ترتیب آدم تنها یک فرمان آزمایشی را مخالفت کرد، نه یک امر واجب قطعی را.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا 7 می‌خوانیم که در پاسخ «علی بن محمد بن جهم» که از متکلمان معروف آن عصر بود و به خاطر بعضی از ظواهر قرآنی، عقیده به عدم عصمت انبیا داشت، فرمود: «ای بر تو! از خدا بترس و به انبیای الهی کارهای زشت نسبت مده و آیات قرآن را به رأی خود تفسیر مکن که خداوند متعال می‌گوید: (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ و...) . سپس فرمود: «أَمَّا أَنْجَبَ خَدَاوَنَدُ دَرَبَارَهٗ أَدَمَ فَرَمُودَهٗ (... وَعَصَىٰ أَدَمُ رَبَّهُ فَعَوَىٰ)»، (این به خاطر آن است که) خداوند عزوجل آدم را حجت در زمینش و جانشین خودش در بلادش قرار داد، او را برای بهشت نیافریده بود، در حالی که عصمت آدم در بهشت بود، نه در زمین (و بهشت، دار تکلیف نبود، بلکه دار آزمایش بود) تا تقدیرات امر الهی کامل شود، هنگامی که به زمین فرستاده شد و حجت و خلیفه الهی شد، مقام عصمت پیدا کرد. آن گونه که خداوند می‌فرماید: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ و...)» «خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل

عمران را بر جهانیان برگزید.» (مکارم شیرازی، 104-105/7)



این نیز روش خوبی در توجیه نیست. اولاً ابلاغ اوامر و نواهی خدا به صورت آزمایشی به مکلفان معنا ندارد. آزمایش در جایی است که آثار و پیامدی قابل ملاحظه بر آن مترتب نباشد. در حالی که در این جریان، آدم مرتکب عصیان، ظلم، شقاوت و غوایت شد و مورد نکوهش و سرزنش قرار گرفت. ابراز ندامت، توبه و استغفار نمود و در نهایت، دچار اخراج و هبوط شد. اصولاً آدم در آن موقعیت صاحب درک و فهم بوده و امر و نهی خدا را می‌شناخته است و بنابراین آزمایشی بودن نهی، جایگاهی ندارد.

ثانیاً آنچه از روایت برداشت شده که «و بهشت، دار تکلیف نبود، بلکه دار آزمایش بود»، صحیح نیست؛ بلکه نوعی پیش ذهنیت است. به فرض صحت روایت، امام فرمودند: «آدم در بهشت معصیت کرده و در زمین مرتکب معصیت نشده است.» از این مطلب جز این استفاده نمی‌شود که آدم در آن بهشت معصوم نبوده و در زمین به اقتضای رسالتش مقام عصمت را به دست آورده است. اکنون، آزمایشی بودن امر و نهی خدا در آن بهشت، از کجا استفاده می‌شود؟

6. ترک اولی

در توجیهی دیگر، عصیان آدم، ترک اولی شمرده شده است:

«عصیان، ترک اولی بوده است. این پاسخ، طرفداران بیشتری دارد. نه تنها در اینجا، بلکه در تمام مواردی که نسبت گناهی به اثبیا داده شده است، آن را از این طریق تفسیر می‌کنند.

توضیح اینکه گناه و عصیان بر دو گونه است: گناه و عصیان «مطلق» و گناه و عصیان «نسبی». منظور از قسم اول، تمام گناهای است که از هر که صادر شود، گناه محسوب می‌شود و هیچ گونه استثنایی در آن نیست؛ مانند خوردن اموال حرام و ظلم و زنا و دروغ.

اما گناه نسبی گناهای است که با توجه به مقام و شخصیت و معرفت و موقعیت اشخاص، عمل نامطلوب محسوب می‌شود. و چه بسا صادر شدن این عمل از دیگری نه تنها عیب نباشد، بلکه فضیلتی محسوب می‌شود. مثلاً گاه یک فرد

بی‌سواد و درس نخوانده، ستایش از خداوند می‌کند و نمازی می‌خواند که برای او یک عمل شایسته است، اما این تعبیر از یک عالم درس خوانده با سابقه ممکن است ناشایست باشد و یا اینکه یک کمک ناچیز از سوی کارگر ساده که مزد یک روزش محسوب می‌شود برای ساختن یک بنای عام المنفعه مانند مدرسه و بیمارستان و مسجد، یک عمل خیر بلکه یک ایثار مهم است، در حالی که اگر این مبلغ را یک ثروتمند بزرگ بدهد، نه تنها پسندیده نیست، بلکه همه مذمت می‌کنند و او را به دون همتی و بخل و خسیس بودن متهم می‌سازند. این همان چیزی است که در میان علما و دانشمندان معروف است که می‌گویند «حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقْرَبِينَ»؛ حسنات نیکان، گناهان مقربان است.

بنابراین انبیا با آن مقام والای ایمان و معرفت، هرگاه کاری از آنها سرزند که دون شأن و مقام آنها باشد، ممکن است از آن تعبیر به «عصیان» شود، در حالی که صادر شدن همین عمل از دیگری، عین «اطاعت» است؛ خواندن یک نماز با کمی حضور قلب برای یک فرد عادی فضیلت است، اما برای یک پیامبر یا امام گناه است! (گناه نسبی، نه مطلق)

تمام تعبیراتی که درباره عصیان و گناه و ذنب انبیا - چه در مورد آدم و چه در مورد خاتم - در آیات و روایات دیده می‌شود، ممکن است اشاره به همین معنی باشد. گاهی از این معنی به عنوان «ترک اولی» تعبیر می‌شود و منظور از آن عملی است که ترکش از انجامش بهتر است. این عمل ممکن است جزء «مکروهات» یا «مباحات» و حتی «مستحبات» باشد؛ مثلاً طواف مستحبی گرچه کار خوب و پسندیده‌ای است، ولی ترک آن و پرداختن به قضای حاجت مؤمن اولی و بهتر است (همان گونه که در روایات وارد شده).

حال اگر کسی قضای حاجت مؤمن را رها کند و به جای آن طواف خانه خدا انجام دهد، گرچه ذاتاً عمل مستحبی انجام داده، ولی ترک اولی کرده است و این کار برای اولیاء الله و انبیا و ائمه هدی :مناسب نیست و اینکه بعضی گمان کرده‌اند ترک اولی حتماً در مورد کارهای مکروه گفته می‌شود، اشتباه محض است.



به هر حال، مسئله «گناه نسبی» و به عنوان ترک اولی می‌تواند پاسخ روشنی برای تمام سؤالاتی باشد به آیات و روایاتی که در آن نسبت گناه به معصومین داده شده است.» (همان، 108-106)

«و اعلم ان المعصية فعل محرم وقع من قصد اليه و الزلة ليست بمعصية ممن صدرت عنه لانها اسم لفعل حرام غير مقصود في نفسه الفاعل ولكن وقع عن فعل مباح قصده فاطلاق اسم المعصية على الزلة في هذه الآية مجاز لان الانبياء عليهم السلام معصومون من الكبائر و الصغائر لا من الزلات عندنا و عند بعض الاشعرية لم يعصموا من الصغائر و ذكر في عصمة الانبياء ليس معنى الزلة انهم زلوا عن الحق الى الباطل ولكن معناها انهم زلوا عن الافضل الى الفاضل و انهم يعاتبون به لجلال قدرهم و مكانتهم من الله تعالى» (شیخ حقی الخلوئی البروسوی، 5/443)

«بدان که معصیت و گناه، عملی حرام برخاسته از قصد و نیت است و لغزشی که از کسی صادر می‌شود، معصیت نیست؛ زیرا لغزش کلمه‌ای است برای عمل حرام که فاعل در نفس خود قصدی برایش نداشته، اما فعل مباحی بوده که قصد شده است، پس اطلاق اسم معصیت بر لغزش در این آیه مجاز است، زیرا پیامبران از کبائر و صغایر معصومند، نه از لغزش‌ها و دیدگاه ما و بعضی از اشاعره، آنها را از صغایر هم معصوم نمی‌داند. و در کتاب عصمت انبیاء آمده است که معنی زلت و لغزش آن نیست که از حق به سوی باطل بلغزد، بلکه معنایش آن است که آنها از افضل و فعل برتر به سوی فعل خوب تمایل کرده‌اند و ترک افضل کرده‌اند و آنها مورد نکوهش قرار گرفته‌اند، به خاطر اینکه مقام و منزلت آنها نزد خدا بزرگ بوده و افضل را بر نگرفته‌اند.»

در جواب گوئیم: «اولی»، افعال از «ولی» به معنای نزدیک شدن و شایسته است. در لغت نامه دهخدا، «اولی» به معنای بهتر، سزاوارتر، احری، اجدر و صواب‌تر آمده است؛

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی وین دفتر بی معنا غرق می‌ناب اولی «ولی» به معنای جایز، «اولی» به معنای جایزتر و «ترک اولی» به معنای ترک مستحب و جایزتر است. در قرآن که برترین کلام در فصاحت و بلاغت است، هیچ

گاه برای این معنا، تعبیرهای عصیان، غوایت، ظلم و شقاوت که به معنای گناه و خطای فاحش است، به کار نمی‌رود. نکته دیگر اینکه در گناه آدم نیز نسبیتی وجود ندارد، در آن ظرف زمانی هنوز مکلفان به آن حد نبودند که بتوان نسبت قائل شد و در نهی هم نسبیتی نیست که جهت مصلحت و مفسده در آن لحاظ شود. مثال‌های مطرح شده نیز در جای خود نیکوست، اما در این بحث، هیچ تناسب و جایگاهی ندارند. لذا این توجیه نیز مانند توجیه‌های پیشین کارساز نیست و آدم 7 را مبرا از گناه نخواهد کرد.

دلایل اثبات عصیان آدم در بهشت

1. نخست اینکه نهی تحریمی و شدید بوده است، چرا که با تعبیر «لا تقربا» آمده، در حالی که خوردن از آن مورد نظر بوده است. در قرآن برای تأکید بر نهی و برحذر کردن از چیزی که دارای خطر بزرگ است، از چنین تعبیری استفاده می‌شود و مراد آن است که به مقدمات و کارهایی که شما را به سوی آن کار حرام بکشاند نیز روی نیاورید. مانند:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ﴾ (انعام/151)

«به کارهای زشت چه آشکار و نهان نزدیک نشوید.»

﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (انعام/152)

«به مال یتیم جز به حق و با جهت و وجه نیکوتر نزدیک نشوید.»

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّوْنَةَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (اسراء/32)

«به زنا نزدیک نشوید که آن تجاوزی آشکار و راهی بد است.»

چنان که همین معنا در تفسیر تسنیم آمده است:

«این نهی مانند آیه ﴿وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ﴾،

کنایه از نهی از خوردن است، نه اموری مانند عبور از کنار آن و تعبیر به نزدیک نشدن به جای تصرف نکردن یا نخوردن بر اثر اهمیّت مسئله است. مثل اینکه گفته شود «تزدیک مار نروید» که حکایت از جدی بودن و اهمیّت خطر آن دارد، خطری که اقتضا دارد با نهی از نزدیک شدن به آن احتمال ابتلای به



آن به حداقل برسد.

به همین جهت (یعنی چون نزدیک شدن کنایه از خوردن است) در جای دیگری می‌فرماید: (فَدَأَاهُمَا بِغُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا) (اعراف/22). (فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْءَاتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ) (طه/121) چون اگر منهی در آیه، مطلق نزدیک شدن به درخت باشد، می‌فرمود «فَلَمَّا قَرَّبَا» وقتی نزدیک شدند ... ظاهر آیه (فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ) و آیه (فَأَكَلَا مِنْهَا) این است که سبب مؤاخذه آنان، خوردن از ثمر درخت معهود بود. هرچند آن خوردن در حدّ ذوق بوده است. بنابراین تحدید مزبور به لحاظ اکل است، نه به جهت قرب و تعبیر به قرب برای اهمیت مطلب است.» (جوادی آملی، 3/337-339)

بنابراین آن نهی با تعبیر «لا تقربا» در آیه مورد نظر، به اهمیت آن افزوده و مسئولیت آدم را سنگین‌تر می‌کند و این گونه نیست که نهی ناچیزی بوده باشد.

2. حضرت آدم 7 در بهشت به مقام عصمت نرسیده بود، زیرا اسیر و سوسه شیطان شد. آنچه در عصمت شرط است، دارا بودن مقام مخلصین است که آدم در بهشت به این مقام نرسیده بود، زیرا شیطان تنها بر مخلصین نفوذ ندارد:

(قَالَ رَبِّ إِنِّي لَأُغْوِيَنِي لِأُزَيِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ) (حجر/40-39)

«پروردگارا! به سبب آنکه مرا گمراه ساختی، بی گمان برای آنها زمین را می‌آرایم و همواره همگی آنها را گمراه می‌سازم، جز بندگان تو از میانشان که خالص شده‌اند.»

در حالی که آدم و همسرش دچار گمراهی و سوسه شیطان شدند.

تعبیر مفتون شدن آدم و همسرش نیز که در آیه (يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ) (اعراف/27)؛ «فرزندان آدم! شیطان شما را نفریبد، همان گونه که پدر و مادرتان را از بهشت راند.» آمده است، دلالت و صراحت بر آن دارد که آدم 7 مفتون و سوسه‌های شیطان شد.

تعبیرهایی که قرآن نسبت به عمل آدم و حوا آورده است - لغزش، گمراهی، عصیان، ظلم، شقاوت و از جانب او ظلم به نفس، توبه، استغفار و... - همگی

نشانگر آن است که آدم مرتکب حرام شده است. لذا می‌توان نتیجه گرفت در آن هنگام، آدم 7 به مقام مخلصین نرسیده بود تا مصون از وسوسه شیطان باشد.

3. ظلم به معنای نقص وارد کردن از سه جنبه؛ نسبت به خود، به غیر، و یا تنها به نفس خویش است. و ظلم به خدا معنا ندارد! زیرا کسی نمی‌تواند نقصی به خدا وارد کند:

(وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) (بقره/57)

«و آنان بر ما ستم نکردند، بلکه بر خودشان ستم روا داشتند.»

و تفاوت ظلم آدم با ظلم موسی و یونس در آن است که ظلم آدم مسبوق به نهی بوده است، اما نسبت به ظلم یونس و موسی، امر و نهی پیش از آن نبوده است. (اقتباس از تفسیر الفرقان،/319-318)

عاقبت ظالم در قرآن رستگار نشدن؛ (إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ) (انعام/21)، هلاکت؛ (يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الظَّالِمُونَ) (انعام/47) و لعنت؛ (أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ) (اعراف/44) بیان شده است. پس اگر آدم زود دست نمی‌کشید و توبه نمی‌کرد، سرنوشتی چنین داشت.

نسیان آدم نیز فراموشی نبوده است تا رفع تکلیف کند، بلکه بیشتر با غفلت سازگار است. زیرا هر تخلف و عصیانی برخاسته از غفلت و فراموشی نسبت به حضور ربوبیت خداست که نهایت آن دوری از یاد اوست و نتیجه آن در زندگی دنیا، تنگنای سخت و در قیامت، کوری است؛ (وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى) (طه/124)

«و هر که از یاد من روی گرداند، به راستی در دنیا زندگی تنگ و سخت خواهد داشت و در روز رستاخیز، او را نابینا محسور می‌کنیم.»

اکنون این نتایج به دست می‌آید:

1. اگر قرآن نسبت عصیان به آدم می‌دهد؛ (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)، معنایش آن است که مرتکب گناه شده و به موجب آیه (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا) معاقب خواهد بود.



2. اگر آدم توبه کرده و خدا توبه او را پذیرفته است، معنایش آن است که مرتکب خلافی شده و پشیمان شده است؛ (فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ).
3. اگر آدم مورد سرزنش واقع می‌شود و خدا او را به نهی پیشین خود یادآوری می‌کند؛ (أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تَلْكُمَا الشَّجَرَةَ)، پس ارتکاب به منهی خدا (وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) عین گناه است.
4. اگر خدا او را بر حذر می‌دارد که در صورت تخلف از نهی الهی در زمرة ظالمین خواهی شد؛ (فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ) و آدم نیز پس از خوردن از درخت، اعتراف به ظلم می‌کند و ظلم به نفس هم گناه است؛ (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا)، ظالم نیز محروم از رحمت خدا و ملعون خواهد بود؛ (أَلَا نَعْتُهُ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ).
5. اگر آدم از خدا طلب آمرزش می‌کند و ملتسمانه می‌خواهد که اگر ما را نبخشی و بر ما رحم نکنی، از زیانکاران خواهیم بود؛ (وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) در حالی که (إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (شوری/45) «همانا زیانکاران کسانی‌اند که خودشان و اهلشان روز قیامت زیان و ضرر می‌بینند»، یعنی معاقب خواهند بود.
6. خروج آدم از آن بهشت علت و سببی داشته که نمی‌تواند نتیجه طبیعی خوردن از درخت باشد؛ پس آنچه او را از آن بهشت خارج کرد، نافرمانی و سرپیچی امر پروردگار و عمل به وسوسه شیطان بود؛ (فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى)، «پس گفتیم ای آدم! این (شیطان) دشمن تو و همسرت است. پس (مراقب باش) شما را از بهشت نراند که دچار سختی و بدبختی خواهی شد.» پس خلاصه سخن این است که آدم مورد نهی تحریمی شدید قرار داشته و شیطان بسیار تلاش کرد تا او را بفریبد، ولی موفق نشد و سرانجام با سوگندی که خورد، خود را ناصح شمرد و آدم که تا آن زمان تجربه دروغ و قسم دروغ را نداشت، بین این دو امر، یعنی عهد خود با خدا و قسم به خدا در تضاد واقع شد:
- «روی عن ابی عبد الله 7: لما اخرج الله آدم من الجنة نزل علیه جبرئیل فقال یا آدم ایس الله خلقک بیده و نفخ فیک من روحه و اسجد لک ملائکته و زوجک

امته حوا و اسکنک الجنة و اباحها لک و نهاک مشافهة ان لا تاکل من هذه الشجرة فاکلت منها و عصیت الله. فقال آدم: یا جبرئیل ان ابلیس حلف بالله انه لی ناصح فما ظننت ان احدا من خلق الله یحلف بالله کذباً.» (ابن جمعه العروسی،

(114/2)

«از امام صادق 7 روایت شده است: آن گاه که خدا آدم را از بهشت بیرون راند، جبرئیل بر او نازل شد و گفت: ای آدم! آیا این خدا نبود که تو را به قدرت خود آفرید، از روح خاص خود در تو دمید، فرشتگان او برای تو سجده کردند و حوا را به ازدواج تو درآورد، آن گاه شما را در بهشت ساکن و بهشت را بر شما مباح کرد و شما را تنها از خوردن از این درخت نهی کرد؟ سپس تو از آن خوردی و نافرمانی خدا را کردی؟ پس آدم گفت: ای جبرئیل! ابلیس به خدا سوگند یاد کرد که خیرخواه من است و من هرگز گمان نمی‌کردم کسی قسم دروغ به خدا بخورد.» سپس تسلیم شد. به اندازه چشیدنی از آن درخت تناول کرد و جزو ظالمان قرار گرفت و مستحق کیفر ظلم گردید. همچنین بر تناول آدم و حوا از درخت ممنوعه آثاری مترتب شد که گرفتاری به سختی، برهنگی، محرومیت از نعمات بهشت و هبوط به زمین، از جمله آنها بود. اگر توبه آدم نبود و استغفار و استغاثه نمی‌کرد، از زمره ظالمان و جزو خاسران در آخرت می‌شد.

اما خداوند پس از توبه آدم، او را برگزید، توبه‌اش را پذیرفت و او را تحت هدایت ربّانی خویش قرار داد؛ (ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى) (طه/122) و از این زمان او دارای عصمت و مقام رسالت شد؛ (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ) (آل عمران/33)

«مأمون در مجلسی از امام رضا 7 پرسید: نظرتان در مورد عصمت انبیا چیست؟ آیا آنها معصوم هستند؟ حضرت فرمود: بلی. پس مأمون پرسید: پس چگونه است که خداوند فرموده: (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى...)? حضرت فرمود: «... ولم یکن آدم و حوا شاهداً قبل ذلک من یحلف بالله کذباً (فَدَلَّاهُمَا بِغُرُورٍ) فأکلا منها ثقتهم بیمنه بالله و کان ذلک من آدم قبل النبوة و لم یکن ذلک بذنب کبیر یرستحق به دخول النار و انها کان من الصغائر الموهوبة التي تجوز علی الانبیاء قبل نزول الوحی علیهم فلما اجتبه الله تعالی وجعله نبیاً کان معصوماً لایذنب صغیره و لاکبیره. قال الله «و عصی



آدم ربّه فغوى ثم اجتباه ربّه فتاب عليه فهدى» و قال (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَتُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) (آل عمران/33) (البرهان فى تفسير القرآن، 194/5)

حضرت پس از نقل داستان بهشت و درخت ممنوعه می فرماید: عصیان آدم پیش از نبوت بوده و گناه نیز نبوده است تا مستحق آتش جهنم باشد، بلکه از صغایر بوده است و پس از اینکه خدا او را برگزید نیز، دیگر مرتکب گناه بزرگ و کوچک نشد.

برخی از متفکران و مفسران همین نظر را دارند و آدم 7 را گناهکار می‌شمردند:

«از این آیه (قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (اعراف/23) چنین بر می‌آید که حضرت آدم خدا را نافرمانی کرده و مرتکب گناهی شده است. منتهی باید دید که این لغزش پیش از نبوت او بوده یا پس از آن. بدون تردید این نافرمانی پیش از رسیدن به نبوت بوده، زیرا بعید است که حضرت آدم 7 پس از برگزیده شدن به پیغمبری بعد از آن همه تأکید که خداوند فرموده بود: «ای آدم! شیطان دشمن توست و از او پیروی مکن» از فرمان خدا سرپیچی کند. بنابراین می‌گوییم وقتی که حضرت آدم از دستور الهی سرپیچی کرد و از میوه درخت معلوم خورد، هنوز به مقام رسالت نرسیده بود.»

(یوسف شعار، 150/)

فخر رازی نیز پس از بیان شش وجه نسبت گناه به آدم از آیات قرآن می‌گوید:

«ثم قالوا ان كل واحدة من هذه الوجوه لا يدل على كونه فاعل كبيره ولكن مجمعا قاطع فى الدلالة و يجوز ان يكون كل واحد من الوجود و ان لم يكن دالاً على الشىء الا انها عند الاجتماع تصير دالة كما قلنا فى القرائن و الجواب عن الكل عندنا: ان ذلك كان قبل النبوة فلا يكون وارداً علينا» (فخرالدین رازی، 50/)

«گفته‌اند که هر کدام از این وجوه به تنهایی دلالت بر ارتکاب آدم به معصیت نمی‌کند، ولی از مجموع آن وجوه، می‌توان قطع بر انجام آن یافت. پس هر کدام از آن وجوه، دلالتی روشن بر چیزی ندارد. اما آن گاه که آنها یک جا جمع شوند، به حسب قرائن، دلیل خواهند شد. بنابراین پاسخ ما در کل این است: ارتکاب معصیت

از جانب آدم پیش از رسیدن به مقام نبوت بوده است، لذا این ایراد - که پیامبر مرتکب گناه شده - بر ما وارد نیست.»

فلسفه بیان گناه پیامبر

سؤال می‌شود که چرا خدا لغزش‌های پیامبران را بیان می‌کند؟ آیا اگر بیان نمی‌شد، مردم ایمانشان نسبت به آنها محکم‌تر نمی‌شد و بیشتر آنها را باور نمی‌کردند؟

پاسخ این پرسش در حدیثی از امیرالمؤمنین 7 نهفته است:

«مرد زندیقی عرض کرد: من می‌بینم خدا لغزش‌های پیامبران خود را بیان کرده، مانند (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى)، این چه حکمتی دارد؟ امام علی 7 فرمود: «ذکر لغزش‌های انبیا و آنچه را خدا در کتابش تبیین کرده، از روشن‌ترین دلایل حکمت خدای متعال و قدرت ظاهر اوست. زیرا می‌دانست معجزات و دلایل روشن انبیا چنان در دل امت‌ها بزرگ می‌آید که بعضی معتقد به الوهیت و خدایی انبیا می‌شوند. همان گونه که نصارا درباره عیسی بن مریم گفتند. لذا خداوند این لغزش‌ها را می‌شمارد تا همه بدانند آنها کمالات و صفات الهی را دارا نبودند.» (ابن جمعه العروسی، 404/3)

و سیوطی روایتی در جواب این پرسش آورده است:

«و اخرج البيهقي في شعب الايمان عن ابي عبدالله المغربي، قال: تفكر ابراهيم في شأن آدم قال: يا رب خلقتني بيدك و نفخت فيه من روحك و اسجدت له ملائكتك ثم بذنب واحد ملأت افواه الناس حتى يقولوا (وَعَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى) فاجحى الله اليه: يا ابراهيم أما علمت ان مخالفة الحبيب على الحبيب شديدة؟» (جلال الدين سيوطي، 556/4)

«بيهقي در شعب ايمان از ابو عبدالله مغربي نقل می‌کند که ابراهيم در کار آدم در تأمل و حیرت بود و ابراز داشت: ای پروردگار من! تو او را با قدرت خویش آفریدی، از روح ویژه‌ات در او دمیدی و فرشتگان برایش سجده کردند، سپس او را



با یک گناه، بر زبان مردم پراکندی تا بگویند آدم پروردگارش را نافرمانی کرد و گمراه شد؟ پس خدا به او وحی کرد: ای ابراهیم! آیا نمی‌دانی که مخالفت دوست و محبوب برای حبیبش سخت و بزرگ است.»

نکته‌ها و پیام‌ها

1. اینکه لزومی ندارد تمام پیامبران از آغاز تولد دارای مقام عصمت بوده باشند. برخی از پیامبران از بدو تولد معصوم هستند و بعضی تا احراز مقام رسالت و نبوت ممکن است مرتکب خطا یا گناه شده باشند؛ (تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ...) (نقره/253)
2. توبه و استغفار بعد از گناه، بهترین راه برای ایجاد زمینه اصلاح گذشته است.
3. انسان جایز الخطاست و نباید امید از رحمت حق را از دست بدهد.
4. راه‌های نفوذ شیطان همان گرایش‌ها و تمایلات طبیعی انسان‌هاست.
5. هر گناهی تأثیر خود را دارد و چه بسا گناهی ناچیز، تأثیری تاریخی و اساسی داشته باشد.
6. «الانسان حریص علی ما منع» طبیعت آدم 7 نسبت به این نهی، کنجکاو و حریص بود، اگر درک مقام پروردگار در وجود آدم 7 نبود و نهی شدید الهی نشده بود، شاید نیاز به تحریک و وسوسه شیطان در وجود او نبود.
7. شیطان بسیار تلاش کرد تا موفق شد و این از مقام بسیار عظیم آدم 7 بود که توانست بسیار دوام بیاورد. اما آدم در نهایت سر دو راهی به سبب نداشتن ثبات - (وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَكَمْ نَجِدُ لَهُ عَزْمًا) (طه/115) - و تسویلات شیطانی و با زمینه‌هایی از گرایش‌ها طبیعی، به فراموشی گراییده و از راه منحرف شد. پس به مراتب کار شیطان در اغوا و فریب نسبت به ما راحت‌تر است. از این رو، برای مقابله با وساوس شیطان لازم است که او و راهکارهایش را بشناسیم و با ثبات اعتقادی و استحکام اخلاقی و عزمی استوار در برابر آن پایداری کنیم.
8. شیطان در تصمیم و عزمش استوار و قسم خورده است و هیچ گاه از کارش دست نمی‌کشد.

9. زندگی آدم 7 عبرتی برای ماست که فریفته گرایش‌های مادی خویش نشویم، بلکه گرایش‌ها و تمایلاتمان را جهت دهیم.
10. خدای مهربان برای هدایت انسان‌ها از پیامبرانش مایه می‌گذارد. با اینکه او ستارالعیوب است، اما گناه هر چند کوچک پیامبرانش را بزرگ جلوه می‌دهد و بیان می‌کند تا مایه تنبه بندگان شود.
11. برخی پیامبران پیش از احراز مقام رسالت، مصون از وساوس شیطان نبودند! بنابراین به طریق اولی سایر بندگان خدا در معرض وساوس شیطان هستند و احتمال خطا و گناه در آنها وجود دارد.

1. ابراهيم مصطفی، احمد حسن الزيّات، احمد على النّجار؛ معجم الوسيط، دارالدعوة، استانبول، بی تا.
2. ابن بابويه، محمد بن علی؛ عيون اخبارالرضا عليهالسلام، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، 1404ق.
3. جعفری، محمدتقی؛ ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1375ش.
4. جوادى آملی، عبدالله؛ تفسیر تسنیم، مؤسسه اسراء، قم، 1378ش.
5. الحسينى البحرانى، سيد هاشم؛ البرهان فى تفسير القرآن، مؤسسة الاعلمی، بیروت، 1419ق.
6. حقى البروسوى، شيخ اسماعيل؛ روح البيان فى تفسير القرآن، دار احياء التراث العربی، بیروت، 1405ق.
7. خرازى، محسن؛ ترجمه بداية المعارف الالهية فى عقايد الامامية، لاهيجى، قم، 1379ش.
8. دهخدا، على اكبر؛ لغت نامه دهخدا، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، 1372ش.
9. سبحانى تبريزى، جعفر؛ تفسير صحيح آيات مشكله، مؤسسه نشر و تبليغ كتاب، تهران، 1364ق.
10.؛ منشور جاويد، مكتبة الامام اميرالمؤمنين عليهالسلام، اصفهان، 1360ش.
11. سيوطى، جلال الدين عبدالرحمن؛ الدرالمنثور فى التفسير بالمأثور، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، قم، 1404ق.



12. شعار، يوسف؛ تفسير آيات مشكله، مجلس تفسير قرآن، تهران، 1411ق.
13. صادقی تهرانی، محمد؛ الفرقان فی تفسیر قرآن بالقرآن، انتشارات اسماعیلیان، قم، بی تا.
14. طباطبایی، سید محمد حسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، قم، 1417ق.
15. العروسی، ابن جمعه؛ تفسیر نور الثقلین، اسماعیلیان، قم، 1415ق.
16. فخر رازی، محمد بن عمر؛ عصمة الانبياء، مطبعة الشهيد، قم، 1406ق.
17. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، مؤسسة الوفاء، بیروت، 1403ق.
18. مصباح یزدی، محمد تقی؛ راه و راهنما شناسی، مؤسسه امام خمینی، قم، بی تا.
19. مکارم شیرازی، ناصر؛ پیام قرآن، مدرسه امام امیرالمؤمنین علیه السلام، قم، 1379ش.